

کارکرد ادبی و دینی آیات قرآنی در حکایات مجمع‌النوادر (نگارش ۹۰۳ هـ.ق) فیض‌الله بن‌بنانی (زنده: ۹۰۷ هـ.ق)

رعنا جوادی^۱

چکیده

با ورود اسلام به ایران و گسترش زبان عربی، بهره‌گیری از آیات قرآن در متون نثر فارسی، به‌ویژه در قالب حکایت‌نویسی، به روشی رایج برای تزیین کلام، تأکید بر معنا و انتقال پیام‌های اخلاقی و اعتقادی تبدیل شد. در این میان، مجمع‌النوادر فیض‌الله بن حسام بن‌بنانی (زنده ۹۰۷ هـ.ق)، به دلیل استفاده از منابع متنوع و معتبر در حکایت‌نویسی، یکی از آثار مهم در ادبیات فارسی است، که کارکرد آیات در حکایت‌نویسی فارسی را در آثار نگاشته شده پیش از خود، به خوبی نمایان می‌سازد. در حکایات مجمع‌النوادر، آیات قرآنی نه به صورت عنصر بیرونی و تحمیلی، بلکه در پیوندی طبیعی با متن روایت به‌کار گرفته شده‌اند، گاه در قالب گفتگو میان شخصیت‌ها، گاه از زبان راوی و گاه به صورت تلمیح و ترکیب‌های قرآنی. این حضور چندوجهی آیات سبب شده است که حکایات علاوه بر بُعد داستانی و سرگرم‌کنندگی، از قدرت تأثیر گذاری بیشتری در ساحت پندوانداز بر خوردار شوند. این پژوهش به شیوه توصیفی - تحلیلی انجام گرفته است. یافته‌ها نشان می‌دهد که آیات در این اثر برای توصیف و تزیین متن، بیان دعا و تبرک، تثبیت اعتقادات و وقایع تاریخی، اثبات مدعا و بیان احکام شرعی به‌کار رفته‌اند. افزون بر آن، در مجادلات، استدلال‌ها، کنایه‌ها و طنزهای حکایات نیز نقش‌آفرینی کرده و بر زیرکی، حاضر جوابی و هوش شخصیت‌ها تأکید دارند. این استفاده هوشمندانه، هم پیوند معنوی متن با آموزه‌های دینی را تقویت کرده و هم مهارت نویسنده در آرایش و بلاغت نثر را نشان می‌دهد و به انسجام و تأثیرگذاری حکایات کمک شایانی کرده است.

کلیدواژه‌ها: فیض‌الله بن‌بنانی، مجمع‌النوادر، حکایت‌نویسی، آیات.

^۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد ورامین - پیشوا، دانشگاه آزاد اسلامی، ورامین، تهران، ایران...
ircofkaraj.javadi@gmail.com
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۷

مقدمه

با ورود اسلام به ایران و گسترش زبان عربی، بهره‌گیری از آیات قرآن کریم و احادیث نبوی در متون فارسی رواجی چشمگیر یافت. این حضور نه تنها نشان‌دهنده پیوند عمیق نویسندگان با فرهنگ دینی بود، بلکه به متن قدرت اقناعی، جنبه‌ای تربیتی و زیبایی‌بلاغی می‌بخشید. در میان گونه‌های مختلف نثر فارسی، حکایت‌نویسی جایگاهی ویژه دارد؛ چرا که حکایت به‌مثابه روایتی کوتاه و پندآموز، همواره در پی رساندن معنا در کمترین حجم کلام بوده است. از این منظر، آیات قرآن با ایجاز و بلاغت ذاتی خود، ابزاری کارآمد برای تقویت بُعد معنایی و اثرگذاری حکایات به شمار می‌آیند. یکی از نمونه‌های شاخص در این زمینه، مجمع‌النوادر اثر فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام بن‌بانی، ملقب به ملک‌القضاة و صدر جهان است. بنبانی از رجال سیاسی، مورخان و عالمان سده نهم هجری در دربار سلاطین گجرات هند به شمار می‌رفت و در کنار مناصب سیاسی، در عرصه نگارش نیز اثری ارزشمند پدید آورد. مجمع‌النوادر مجموعه‌ای است از داستان‌ها و روایات گوناگون از اقشار مختلف جامعه (زنان، سلاطین، وزرا، نحات، بخلا، اسخیا و...) که در قالب چهل «نادره» تنظیم شده است. در این کتاب، در کنار ایجاد تفریح خاطر، آموزه‌های اخلاقی و تربیتی و نکات حکمی نیز گنجانده شده است.

بنبانی در این اثر با بهره‌گیری گسترده از آیات قرآن، توانسته است پیوندی طبیعی میان متن فارسی و کلام وحی برقرار کند؛ به گونه‌ای که حضور آیات نه تنها حالت تصنعی ندارد، بلکه انسجام متن را تقویت کرده و معنای حکایات را ژرف‌تر ساخته است. او گاه کل آیه و گاه بخشی از آن را در حکایت می‌آورد و حتی در مواردی تنها به یک واژه قرآنی بسنده می‌کند تا ایجاز متن را حفظ کند؛ مانند کاربرد واژگانی چون: لَيْسَتْخَلِفْنَهُمْ، قَطْعَنَ اَيْدِيَهُنَّ، اسْتَاَجِرُهُ و ذَاتَ بَهْجَةٍ. ویژگی بارز حکایات مجمع‌النوادر، گفت‌وگوهای فراوان آن است که در انتقال معنا نقشی محوری دارند. بنبانی با مهارت زبانی و تسلط بر ظرایف قرآنی توانسته است دیالوگ‌هایی فشرده، موجز و در عین حال نافذ بیافریند که علاوه بر پیشبرد روایت، در شخصیت‌پردازی و انتقال مفاهیم اخلاقی و تربیتی نیز نقش مؤثری دارند. از این منظر، بررسی کارکرد آیات در حکایات مجمع‌النوادر می‌تواند چشم‌اندازی تازه در مطالعه نسبت میان متن دینی و حکایت‌نویسی فارسی ارائه دهد.

پیشینه تحقیق

دربارهٔ مجمع‌النوادر مقاله‌ای تحت عنوان «طبقات محمود شاهی و مجمع‌النوادر فیض‌الله بنیانی» از عبدالحی حبیبی (یغما، ۱۳۳۲ش، س ۶، شم ۱) موجود است. مقالهٔ «مقایسه ساختار حکایات مجمع‌النوادر بنیانی و بهارستان جامی با تاکید بر آبشخور آن‌ها» از رعنا جوادی، علیرضا قوجه زاده، زهرا سلیمانی، در مجلهٔ تفسیر و تحلیل متون زبان و ادبیات فارسی (دهخدا) دوره ۱۵ زمستان ۱۴۰۲ شماره ۵۸ (۴۷۸ - ۵۰۰). دو مقالهٔ دیگر از همین نویسندگان با عنوان «شیوه پردازش و تأثیرپذیری بنیانی در نقل روایات و حکایات مجمع‌النوادر از نثرالدرالمحاضرات آوی» در مجلهٔ مطالعات نقدادبی، بهار و تابستان ۱۴۰۱ - شماره ۵۲ (۱۵۵ تا ۱۷۰) و «مجمع‌النوادر (مجموعه گزاره‌های روایی)» در ویژه نامهٔ نامه فرهنگستان (شبه قاره) ۱۴۰۰ شماره ۱۲ ۱۳۱-۱۴۲ به چاپ رسیده است. همچنین مقاله‌ای با عنوان «مجمع‌النوادر بنیانی، حلقه اتصال حکایت‌نویسی فارسی از رساله دلگشا زاکانی تا لطایف‌الطوایف علی‌صفی» در فصلنامه دانش (مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان)، شماره ۱۵۶-۱۵۷، (۳۹ تا ۶۴) به چاپ رسیده است.

روش پژوهش

این پژوهش به شیوهٔ توصیفی - تحلیلی و بر پایهٔ منابع کتابخانه‌ای انجام شده و به بررسی چگونگی به‌کارگیری آیات قرآن کریم در حکایات کتاب مجمع‌النوادر اثر فیض‌الله بنیانی می‌پردازد. هدف اصلی آن، نشان دادن نقش آیات در زیبایی، انسجام و اثرگذاری حکایات و تبیین این نکته است که آیات در این اثر نه به‌عنوان زینتی بیرونی، بلکه به‌صورت طبیعی و درون‌متنی استفاده شده‌اند. همچنین، کارکرد آیات در حوزه‌های توصیف، تلمیح، استدلال، کنایه، طنز، دعا، تبرک و انتقال آموزه‌های اخلاقی و دینی تحلیل می‌شود.

معرفی مجمع‌النوادر و مؤلف آن

فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام بنیانی، که به لقب ملک‌القضات صدر جهان شهرت یافته است، از رجال دانش‌پرور و سیاستمداران سدهٔ نهم هجری به شمار می‌رود. او در عهد سلطنت محمود شاه بن احمدشاه بن مظفرشاه بیگره، پادشاه گجرات هند (حکومت: ۸۶۳ تا ۹۱۷ق) می‌زیست. خاندان او در دربار گجرات جایگاهی ممتاز داشتند و جدش قاضی حسام‌بن صدر نیز به لقب «ملک‌القضات و صدر جهان» شناخته می‌شد. بنیانی از کودکی در فضایی علمی پرورش یافت و نخستین مطالعاتش در حوزه علوم ادبی، از جمله کافیه در نحو، صورت گرفت. پس از آن با ورود به دربار، به زودی در زمرهٔ نزدیکان پادشاه درآمد و در مناصب گوناگون

سیاسی و علمی حضور یافت. مهم‌ترین جایگاه او منصب قاضی‌القضاتی و مأموریت سفارت در محمداًباد دکن در سال ۹۰۷ ق بود.

اثر ارزشمند او مجمع‌النوادر است که در حدود سال ۹۰۳ ق، در روزگار سفارتش در محمداًباد و به مناسبت چهلمین سال جلوس سلطان محمود شاه، تألیف شد. این کتاب از یک مقدمه، چهل «نادره» و یک خاتمه تشکیل شده و مشتمل بر حکایات و روایاتی متنوع است؛ از سرگذشت پیامبر اسلام (ص) و فضایل امام علی (ع) گرفته تا داستان‌هایی درباره پادشاهان، امیران، عابدان، شاعران و حتی طبقات مختلف جامعه مانند زنان، جوانان، بخیلان و ساده‌دلان. همین تنوع سبب شده که مجمع‌النوادر نه تنها جنبه ادبی، بلکه ارزش اجتماعی و فرهنگی چشمگیری داشته باشد. روش بنیانی در انتخاب و روایت حکایات بر ایجاز و اختصار استوار است. او کوشیده است تا مطالب را چنان ساده و روان بازگو کند که برای همگان قابل درک باشد. افزون بر این، در خلال روایت‌ها تجربه‌ها و مشاهدات شخصی خود را نیز می‌افزاید. یکی از نوآوری‌های او، تنظیم کتاب در قالب موضوعی و طبقه‌بندی شده است که در آثار پیش از وی سابقه چندانی نداشت و همین امر به اثر چهره‌ای تازه بخشیده است. مجمع‌النوادر را باید تلفیقی از میراث پیشین و ابتکارهای شخصی مؤلف دانست؛ اثری که هم به تداوم سنت حکایت‌نویسی یاری رسانده و هم با نگاه تازه در گزینش و تنظیم روایت‌ها، جایگاه ویژه‌ای در تاریخ نثر فارسی یافته است (درباره بنیانی و مجمع‌النوادر ر.ک: بنیانی، ۱۴۰۲: مقدمه).

بحث و بررسی

در بررسی متون ادبی و ارزیابی ارزش‌های ادبی باید به این نکته توجه نمود که چه عاملی باعث ارزش هنری و ماندگاری آن متن می‌شود و نویسنده چه شیوه‌ای را برای اقناع مخاطب و ابلاغ معانی اثر خود به کار برده است. یکی از این روش‌ها استفاده از آیات و احادیث نبوی می‌باشد که نویسنده در کنار زینت کلام، برای انتقال معنا، اثبات ادعای سخن خود و داشتن متنی تأثیرگذار از آن استفاده نموده است. چنانکه در مواردی، بدون دانستن اشارات و تلمیحات قرآنی موجود در متون، مطالب آن‌ها قابل درک و دریافت نمی‌باشد.

کاربرد قرآن و حدیث در ادب فارسی بسیار گسترده است و نویسندگان هر دوره تأثیرپذیری و هدف‌های ذوقی و انگیزشی متفاوتی را در کاربرد آیات دنبال می‌کردند. پس نمی‌توان آن را به چند صنعت بدیعی محدود کرد. «استفاده از آیات و احادیث در نثر و نظم پارسی از قرن چهارم تا نیمه اول قرن پنجم در حدی که در رساندن معنای کلام مفید واقع شود، استفاده می‌شده بعد از آن، از نیمه اول قرن پنجم به بعد و با تسلط سلطان محمود به ری توجه آنان

به صوفیان و حکومت بغداد، رواج زبان عربی و توجه به معارف اسلامی و تاسیس مدارس علمی و خانقاه‌ها، همه و همه باعث می‌شوند که تغییراتی در نثر و نظم حاصل شود، ک یکی از بارزترین این تغییرات استفاده از آیات و احادیث هم در حوزه معنایی و هم در جهت آراستن کلام در حدی متعارف و خالی از تکلف است» (شمیسا، ۱۳۸۲: ۷۷-۷۶). سعی نگارندگان مقاله بر آن است تا هنر و سبک بنبانی و بلاغت او را در بحث به کاربرد آیات در مجمع‌النوادر را بررسی کنند.

توصیف و تشبیه

بنبانی در مجمع‌النوادر از آیات قرآن برای توصیف زیبایی‌ها و ویژگی‌های یک مکان بهره می‌گیرد. این استفاده بیشتر جنبه ادبی و بلاغی دارد تا استدلالی. برای مثال، در توصیف شهر مکرّم «محمّدآباد»، المعروف به قلعه چانپانیر اینگونه می‌آورد:

«شهری که ﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾ صفت اوست و ﴿بَلَدَةَ طَبِیَّةٍ وَ رَبِّ غَفُورٍ﴾ نعمت اوست ﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ﴾ گویا در باب اوست ﴿وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا﴾ خاصیت اوست ﴿وَجَعَلْنَا فِيهَا رِوَاسِيَّ شَامَخَاتٍ﴾ ذکر رفعت قلعه اوست، ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ بیان حال اوست، ﴿فَرَوْحٌ وَرِيحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ﴾ چنانستی که در شأن ریاض و بساتین اوست، ﴿لَكُمْ فِيهَا فَوَاكِهُ كَثِيرَةٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾ ذکر فراخی نعمت اوست ﴿وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ﴾ طراز کسوت اوست ﴿وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ مگر در باب ساکنان و متوطنان اوست» (بنبانی، ۱۴۰۲: ۳).

در حکایات دیگر نیز این نوع استفاده از آیات برای وصف زیبایی اماکن دیده می‌شود، برای نمونه: «هارون‌الرّشید را سرایی نو بنا کردند. آن روز که در آن بارداد، ابوالعدیل اندر آمد. هارون گفت: کیف تری دارنا هذه؟ فقال: ﴿وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾. هر تحفه‌ای که در آن روز آورده بودند، فرمود تا همه بدو دادند» (همان: ۵۰).

در اینجا، ابوالعدیل سرای جدید خلیفه را بهشت تشبیه می‌کند. «شمس‌المعالی، در جرجان، در کوشک سفالین، حوضخانه بنا فرمود. چون تمام شد، فضلاّی دولت را حاضر کرد و گفت: چیزی بگوئید که لایق حوضخانه باشد تا بر دیوار آن نقش کنند. هریکی چیزی می‌گفتند، بعضی به نظم و بعضی به نثر. و شمس‌المعالی را از آن اقوال، هیچ قبول نمی‌افتاد تا فرید تُرک درآمد و ایشان را در فکر و حیرت دید. روی به نقاش کرد و گفت: بنویس، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ

الرَّحِيمِ ﴿هَذَا مُغْتَسَلٌ بَارِدٌ وَشَرَابٌ﴾. شمس‌المعالی فرمود تا دیهی که چهارهزار دینار ارتفاع آن بود، بر فرزندان او وقف کردند. (همان). فرید ترک، زیبایی و کارایی حوضخانه را به زیبایی و کارایی آبی که در قرآن برای حضرت ایوب (ع) توصیف شده، تشبیه می‌کند و به همین دلیل بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد.

رمز

در داستان سلطان محمود و القادر بالله، سلطان با غرور و تهدید از ویرانی دارالخلافة سخن می‌گوید. القادر بالله در پاسخ، فقط چند حرف و آیه می‌نویسد: «...خلیفه جواب نوشت. در سطر اوّل نامه، «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و در سطر دوم، «الم»؛ یعنی: «الف لام میم» و در آخر نامه «الحمد لله ربّ العالمین» و هیچ دیگر ننوشت. سلطان و سایر منشیان در فکر شدند که این چه سخن مرموز است و هیچ دریافتند تا آخر الامر ابوبکر قهستانی گفت: حضرت سلطان نبشته بود که خاک دارالخلافت تو را به پشت پیلان در غزنین آورم. خلیفه در جواب نبشت: ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾. پس سلطان به هوش گشت و از خلیفه عذر خواست. (همان: ۴۵).

این پاسخ، تهدید سلطان را با یادآوری داستان نابودی فیل‌های ابرهه، به طور غیرمستقیم خنثی می‌کند و به او هشدار می‌دهد که خداوند قادر به نابودی هر قدرتی است. در حکایت عبدالجبار، کاتب هوشمند برای نجات جان دوستش، احمد بن رافع، با استفاده از حروف «ا» و «ن» به صورت رمز در گوشه نامه اقدام می‌کند:

«...احمد رافع را این معنی نیک دشوار نمود و با خود گفت: کاشکی من خود، کاتب نبودمی تا دوستی چنین به خطّ من کشته نشدی. اما چاره نداشت، نامه را بنوشت و این آیه کریمه ﴿أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا﴾، برگوشه نامه ثبت کرد. با خویش تعقل کرد و گفت: هر چند این رمز، او در نیابد، اما من شرط محبت به جا آورده باشم. پس نامه را تمام کرد و به قلم باریک از یک طرف نامه الفی بکشید و از آن طرف نونی، یعنی ﴿أَنْ يُقْتَلُوا﴾ و نامه را به عرض امیر رسانید، مهر کردند و به جمّازه‌سواری دادند تا به نزد ابوعلی آورد. عبدالجبار پیش او حاضر بود، به وی دادند تا مهر بگشاید و بخواند. چون عبدالجبار در عنوان نامه نگاه کرد از طرفی حرف الف دید و از طرفی حرف نون، در حال این آیه کریمه به یادش آمد که ﴿أَنْ يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا﴾ (همان).

تلمیح

تلمیح در لغت به معنای «به گوشه چشم نگرستن» است (ابن‌منظور، محمدبن مکرم، لسان‌العرب، ذیل «لمح») و در اصطلاح، اشاره به آیه، حدیث، مَثَل، داستان یا شعری مشهور با حداقل کلمات است تا با تداعی شدن آن‌ها مقصود گوینده واضح‌تر و مطلبش مؤثرتر شود (تفتازانی، ۱۴۰۷ ق: ۴۷۵/۱). در ادب فارسی، تلمیح را نوعی از ایجاز، یعنی دلالت الفاظ اندک بر معانی بسیار دانسته‌اند (شمس‌قیس، ۱۳۷۳: ۳۲۵)؛ توضیح آنکه گاه شاعر ضمن اشاره‌ای مختصر به روایتی یا داستانی، مطالب بسیاری را به ذهن مخاطب متبادر می‌سازد و به همین سبب استفاده از این آرایه، همواره در ادب فارسی دارای بسامدی درخور توجه بوده است. صنعت تلمیح معمولاً بر دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب مبتنی است، زیرا اولاً ایجاد رابطه تشبیهی میان منظور گوینده و مطلب مورد تلمیح در نظر است و ثانیاً میان اجزاء موضوع تلمیح تناسب وجود دارد (شمیسا، ۱۳۶۸: ۹۰).

در حکایات مجمع‌النوادر تلمیح یکی از پرکاربردترین صنایع بدیع است که به‌خصوص در گفتگوها استفاده می‌شود و گاه با ندانستن داستانی که به آن اشاره شده، درک معنای حکایت دشوار می‌شود.

«فرزدق شاعر در مسجد نشسته بود. خالد بن صفوان بر او درآمد و گفت: لَو رَأَتْكَ نِسَاءَ مِصرَ ما أَكُنونَكَ و ما قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ». فرزدق برفور جواب داد: لَو رَأَتْكَ نِسَاءَ مِدينَ ما قَلن: «استأجره» (همان: ۶۰)

در این حکایت، خالد با اشاره به زیبایی زنان مصری و آیه «قَطَعْنَ أَيْدِيَهُنَّ» (دست‌های خود را بریدند)، به داستان یوسف (ع) اشاره می‌کند، و با کنایه فرزدق را زشت می‌خواند. فرزدق در پاسخ، با اشاره به داستان دختران شعیب و آیه «اِسْتَأْجِرْهُ» (او را اجیر کن)، به خالد کنایه می‌زند که او آنقدر زشت است که حتی زنان هم برای اجیر کردن او تمایلی ندارند.

«چون عبدالعزیز از مصر بیرون آمد هزار شتر زیر بار او بود. عبدالملک گفت: در آنکه عبدالعزیز به مصر آمد چند شتر زیر بار او بودند؟ گفتند: سیصد. عبدالملک گفت: «أَيُّهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ». عبدالعزیز گفت: «إِنْ يَسْرِقَ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ». و این جوابی مشکل است و هر دو را نیک فراهم آمده است از قرآن» (همان: ۶۹).

وقتی عبدالملک می‌گوید (ای کاروانیان! شما دزد هستید)، عبدالعزیز با هوشمندی از آیه (اگر او دزدی کند، برادرش هم قبلاً دزدی کرده بود) استفاده می‌کند. این آیه، تلمیحی به داستان یوسف و برادرانش است و عبدالعزیز با این کار به عبدالملک یادآوری می‌کند که این کار

(دزدی) در خاندان آن‌ها سابقه دارد و برادر خود او (عبدالملک) نیز می‌تواند چنین کاری کرده باشد. «یهودیی مر علی - رضی‌الله‌عنه - را گفت که: در توریت مدّت لبث اصحاب کهف، سیصد سال است و در کتاب شما سیصد و نه سال است، در کتاب خدا، اختلاف چگونه جایز باشد؟ علی - رضی‌الله‌عنه - بر فور جواب داد که: در توریت، سال شمسی محسوب است و در کتاب ما سال قمری» (همان: ۶۱).

هرچند در این حکایت آیه مستقیم ذکر نشده است اما جواب ایشان با استناد به آیه ﴿وَلَبِثُوا فِي كَهْفِهِمْ ثَلَاثَ مِائَةٍ سِنِينَ وَازْدَادُوا تِسْعًا﴾ (کهف/۲۵) و تلمیحی بر داستان اصحاب کهف در قرآن است.

«روزی هارون الرشید، قرآن می‌خواند. چون بدین آیه رسید: ﴿أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي﴾، حاجب را فرمود تا در جملگی بغداد طواف کنی و حقیرترین اهل بغداد را حاضر کنی... یکی از ندمای از آن معنی سؤال کرد. جواب داد که: فرعون به ملک مصر بنزدید و دعوی خدای کرد، من برغم او، آن ولایت به خسیس‌ترین رعیت خود دادم» (همان: ۱۵۸). در این حکایت طولون، به دستور هارون ولایت مصر، که در آن فرعون به پادشاهی فخر می‌فروشد و ادعای خدایی می‌کند، به نام او منشور می‌شود. همچنین هارون با این اقدام نمادین، شکوه و بزرگی فرعون را پست می‌خواند.

«بخیلی را نان از دست بیفتاد. زود سگی برگرفت. بخیل هر چند می‌دوید به سگ نمی‌رسید. چون نومید شد بازگشت و اشک از دیده می‌بارید. گفتند: شیخا! تو را چه افتاده؟ گفت: ﴿إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ﴾» (همان: ۱۶۴).

این آیه که در سورة یوسف (۸۶)، آمده است، مربوط به غم یعقوب نبی، در دوری از حضرت یوسف است و به کار بردن آن برای از دست دادن نان، بخل او را به شکلی طنزآمیز نشان می‌دهد. «بخیلی را از ارزیر کاسه و کوزه می‌ریختند. استاد پرسید: بر کوزه چه نویسم؟ گفت: بنویس: ﴿فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي﴾» (همان).

این آیه مربوط به داستان طالوت است و به عنوان یک شرط برای انتخاب سربازان آمده، اما بخیل آن را به طور تحریف شده برای منع دیگران به کار می‌برد.

«در آن وقت که نوح بن نصر، امیر خراسان بود، وقتی، امیر چغانیان بر وی عاصی شد و چند کُرت او را به خدمت طلبید، او فرمان را امتثال نکرد و عصیان ظاهر گردانید. و امیر نوح نزدیک او نامه‌ها نبشت به تهدیدی هرچه تمام‌تر و در آنجا یاد کرد که: اگر به خدمت نیایی لشکر

کشم و تمامت ولایت تو را بسوزم و اگر در زمین و یا بالای آسمان گریزی از آن جا بیرون آرم. امیر چغانیان را دبیری بود، مردی اهل و هنرمند و او را ابوالقاسم اسکاف گفتندی. امیر چغانیان او را فرمود: باید که به خدمت نوح نامه‌نویسی، کوتاه و پرمعنی. دبیر خدمت کرد و نبشت: بسم الله الرحمن الرحیم، ﴿يَا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدَالَنَا فَأْتِنَا بِمَا تَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ﴾. امیر نوح چون این نامه را بخواند، بغایت رنجید و لشکری گران نامزد کرد و امیر چغانیان را منهزم گردانید...» (همان: ۲۸)

این آیه به داستان حضرت نوح (ع) اشاره دارد. دبیر در پاسخ به تهدیدات امیر نوح، با این آیه (قوم گفتند: ای نوح، تو با ما جدل و گفتگوی بسیار کردی، اکنون اگر راست می‌گویی بر ما عذابی که وعده می‌دهی ببار)، امیر نوح و تهدیدش را به سخره می‌گیرد. امیر نیز مانند حضرت نوح (ع) تهدیدش را عملی می‌کند.

کنایه و طنز

کنایه در لغت به معنای «پوشیده سخن گفتن» (همایی، ۱۳۷۴: ۲۱۰) است و در اصطلاح ادبیات فارسی، ترکیب یا جمله‌ای است که مراد گوینده معنای ظاهری آن نباشد، اما قرینه‌ای هم که ما را از معنای ظاهری (مکنی‌به) متوجه معنای باطنی (مکنی‌عنه) می‌کند، وجود نداشته باشد. بنابراین کنایه ذکر مطلبی و دریافت مطلبی دیگر است (تجلیل، ۱۳۹۰: ۷۹). این آرایه نیز یکی از مهمترین آرایه‌های به‌کار رفته در مجمع‌النوادر است و بیشتر در گفتگوها و سخنانی که بین افراد رد و بدل می‌شود به کار می‌رود.

پیش از آغاز بررسی نمونه‌های «کنایه و طنز» در حکایات مجمع‌النوادر، توجه به نکته‌ای ضروری است: برخی از نمونه‌ها به سبب بهره‌مندی از اشارات قرآنی و روایی، از نظر ویژگی‌های بلاغی در مرز مشترک با «تلمیح» قرار می‌گیرند. در این طبقه‌بندی، غلبه نیت طعنه، نکوهش یا ایجاد لحن طنزآلود بر جنبه یادکرد بینامتنی، موجب قرار گرفتن نمونه‌ها در گروه «کنایه و طنز» شده است. این معیار، مرزبندی میان دو آرایه را روشن ساخته و از بروز ابهام می‌کاهد. «فاضلی را با مردی ملاقات شد و گفت: السّلام علیکَ یا فلان. مرد گفت: تو مرا هرگز ندیده بودی، چگونه بشناختی؟ گفت: ﴿يُعْرِفُ الْمُجْرِمُونَ بِسِيمَاهُمْ﴾» (همان: ۸۰).

در این حکایت فاضل مرد را به کنایه، مجرم می‌نامد. «وقتی شاه شجاع از سواری باز آمده بود، سلمان شاعر بیامد، و بر روی پسرش گرد راه دیده نشسته، گفت: ﴿يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾. شاه از پسر پرسید: چه می‌گوید؟ جواب داد: ﴿يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾» (همان: ۱۶۹).

سلمان با دیدن گرد و خاک بر صورت پسر شاه شجاع آیه (نبا/ ۴۰) بدون ذکر ابتدای آیه می‌خواند، پسر شاه شجاع فوراً با اشاره به همان آیه پاسخ می‌دهد که این حرف را کافر می‌گوید. اینگونه از این آیه برای کنایه‌ای به سلمان استفاده می‌کند.

در حکایت ابوالعینا و مهلب وزیر، «... مهلب از وی پرسید: فی ای یوم دخلت إلی البلد؟ گفت: ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾. گفت: در کدام ساعت؟ گفت: ﴿فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾. گفت: اَیْنَ نَزَلْتُ. گفت: ﴿بَوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ﴾ (همان: ۹۳).

ابوالعینا برای بیان بدشانسی‌های خود در سفر، از آیات قرآن به شکلی کنایه‌آمیز و طنزآلود استفاده می‌کند. او به جای پاسخ مستقیم، با آیات ﴿فِي يَوْمٍ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ﴾ (در روزی شوم و نحس)، ﴿فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ﴾ (در ساعت سختی) و ﴿بَوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ﴾ (در سرزمینی بی حاصل) به مهلب می‌فهماند که در طول سفر خود با بدترین شرایط مواجه شده است.

«محمود و راق دو پسر داشت، هر دو از مکتب به نزدیک او آمدند. محمود، پسر بزرگ را پیش خواند و جبه و دستاری لطیف در او پوشانیدی. غیرتی در باطن پسر خُرد، اثر کرد. در حال این آیت کریمه خواند: ﴿إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ﴾. محمود گفت: أَنْتَ لَسْتَ بَوْلَدِي؛ آخر، تو نیز فرزند منی، یکی از فتنه تو باشی. گفت: ﴿وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ﴾. محمود از جواب او حیران بماند و عذرهای خواست و فرمود تا جبه و دستار بهتر از آن به وی دادند» (همان: ۱۷۰).

وقتی محمود به پسر بزرگ‌ترش لباس می‌دهد، پسر کوچک‌تر با خواندن این آیه (تغابن/ ۱۵) به پدرش کنایه می‌زند و به بی‌عدالتی رفتار او اشاره می‌کند. در پاسخ پدر که او را نیز فتنه می‌خواند، با خواندن آیه ای دیگر (فاطر/ ۱۹) که به عدم یکسان بودن خوبی‌ها و بدی‌ها اشاره دارد، به او می‌فهماند که تبعیض او را ناراحت کرده است. «...[دختر] گفت: او تو را چیزی می‌دهد؟ گفتم: نه. گفت: پس جایی شفاعت تو می‌کند؟ گفتم: نه. گفت: چون در مجلس او می‌روی، سوی تو نگه می‌کند و چون می‌گویی، سخن تو را می‌شنوند و حاجت تو روا می‌کند؟ گفتم: نه. گفت: ﴿يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا﴾. وزیر چون این سخن بشنید، از خجالت بر پای خاست و گفت: ای ابوالعینا! بدین قدر بسنده کن و حاجتی که داری بخواه. ابوالعینا حاجت خود عرض کرد. بفرمود در حال بدو رسانیدند» (همان: ۱۹۹).

ابوالعینا از وزیر می پرسد که دخترش چه می گوید. وزیر می گوید که او درباره ابوالعینا و عدم انعام گرفتن از وزیر سوال می کند و در نهایت، دختر با استفاده از این آیه (ای پدرم! چرا چیزی را می پرستی که نه می شنود و نه می بیند و نه تو را بی نیاز می کند؟ (مریم/ ۴۲)) وزیر را با بت ها مقایسه می کند و کنایه ای برای بی ثمر بودن او در زندگی ابوالعیناست، این مقایسه هوشمندانه و تند، وزیر را شرمند کرده و به او انعام می دهد. «روزی متوکل گفت: ای ابوالعینا! سعید بن عبدالملک بر تو می خندید. گفت: ﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾» (همان: ۲۰۱). ابوالعینا با استفاده از آیه (کسانی که گناه کردند، به کسانی که ایمان آوردند، می خندیدند (سوره مطففین، آیه ۲۹)) سعید را گناهکار و خود را مؤمن معرفی می کند.

«روزی مغنّی گفت: ای ابوالعینا! آواز من چگونه است؟ گفت: چنان که خدای تعالی می فرماید: ﴿إِنْ أَنْكَرَ الْأَصَوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ﴾» (همان)

در اینجا این آیه (ناخوشایندترین صداها، صدای خرهاست (سوره لقمان/ ۱۹))، کنایه ای بر صدای گوش خراش است. «دو فقیه در مسأله ای مناظره کردند. یکی بر دیگری انکار آورد و گفت: ﴿مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ﴾. او جواب داد: ﴿لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾» (همان: ۱۰۸) در این مناظره، فقیه دوم با استفاده از آیه (شما و پدرانتان در گمراهی آشکار بوده اید)، به کنایه فقیه اول و کسانی که او از آنها تقلید می کند را گمراه می خواند.

«... چون طرمخ، نزدیک معاویه رسید و حجاب برداشتند، گفتند: اخْلَعْ نَعْلَيْكَ هَذَا بِسَاطِ الْأَمِيرِ. گفت: ﴿هَذَا كَالوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوبَى، فَأَخْلَعَ نَعْلِي﴾، پس به سوی معاویه بدید و او بر تخت نشسته بود، تکیه زده. و گفت: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَاصِي. معاویه گفت: چرا نگفتی، يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ گفت: نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ مَنْ أَمَرَكَ عَلَيْنَا؛ ما مؤمنانیم، تو را بر ما که امیر گردانید؟ ...» (همان: ۲۱)

طرمخ با کنایه با استفاده از این آیه شریفه و در ادامه با لفظ «الْمَلِكُ الْعَاصِي»، جایگاه معاویه را زیر سؤال می برد و نشان می دهد که در نظر او، دربار معاویه جایی مقدس نیست. «رجلٌ كتب الى بعض اصدقائه في صميم الشتاء: طالَ عَهْدِي بِسَيِّدِي و مولای، و قد تَعَذَّرَ الخروج من تراكم الثلوج. حتى تَرَانَا كَالْعُلُوجِ، لَنْ نَبْرَحَ عَلَى النَّارِ عَاكِفِينَ و كَالْحُجَجِ، حَوْلَ الْبَيْتِ طَائِفِينَ، وقد نَفَدَ الحَطَبُ، فلم يُغْنِ الشَّعْرُ وَلَا الْخُطْبُ، وَطُوبَى لِأَبِي لَهَبٍ، فَانَّهُ سَيَصِلُ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ﴾. فیا لَكَ مِنْ يَوْمٍ سَمَاؤُهُ مُبَيَّضَةٌ، و مَاءُ قَوَارِيرٍ مِنْ فِضَّةٍ، فَأَرَانِي اللهُ طُلْعَةً سَرِيعًا، لَشَاهِدٍ فِي الشَّتَاءِ رَبِيعًا»

(همان: ۲۵) (خوشا به حال ابولهب، که او به زودی در آتشی شعله‌ور درخواهد آمد). این عبارت به کنایه می‌گوید که در آن سرما، حتی جهنم ابولهب نیز جایگاه مناسبی به نظر می‌رسد. «زن زشت و عطار: زنی قبیحه، بر دکان عطار ایستاد. عطار چون سوی او نگه کرد، گفت: ﴿وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ﴾. زن گفت: ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ﴾» (همان: ۱۷۷).

عطار با دیدن زشتی چهره زن از آیه (و هنگامی که وحوش گرد هم آورده شوند) استفاده می‌کند. زن نیز در جواب با استفاده از آیه (و برای ما مثلی زد و خلقت خود را فراموش کرد) به او پاسخ می‌دهد. که کنایه از زشتی چهره مرد است.

تأیید و اثبات اخلاق، نبوت پیامبر اسلام و معجزه قرآن

بنبانی برای توصیف اخلاق پیامبر اسلام، از یک حدیث معروف «خُلِقَ او قرآن بود» (همان: ۵) استفاده می‌کند و سپس آن را با آیات قرآن، ﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾ و ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾، به صورت عملی نشان می‌دهد که اخلاق پیامبر، همان دستورات قرآنی بوده است.

همچنین برای اثبات نبوت و معجزه بودن قرآن، آیه ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ﴾ (پس یک سوره مانند آن بیاورید) را ذکر می‌کند. این آیه به عنوان یک چالش و سندی بر ناتوانی انسان‌ها در آوردن کلامی مشابه قرآن ارائه شده است تا غیرقابل تقلید بودن کلام الهی را نشان دهد. سپس برای تأکید بیشتر، آیه ﴿قُلْ لِّئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾ (بگو اگر انس و جن گرد هم آیند تا مثل این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند، هرچند که پشتیبان یکدیگر باشند) ذکر می‌کند تا این ادعا را به صورت قاطع اثبات کند (همان: ۷-۸).

تأکید بر مفاهیم، اعتقادات و اصول دینی

در ماجرای وفات پیامبر (ص) و حیرت مسلمانان، ابوبکر برای آرام کردن مردم و یادآوری حقیقت مرگ، از آیات متعددی مانند ﴿مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ﴾ (محمد تنها فرستاده است)، ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ (هر نفسی چشنده مرگ است)، ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ﴾ (هر که بر روی زمین است، فانی است) و ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ (به‌درستی که تو می‌میری و آن‌ها نیز می‌میرند) استفاده می‌کند. این آیات به عنوان ابزاری برای تثبیت یک حقیقت دینی و جلوگیری از انحرافات اعتقادی به کار رفته‌اند (همان: ۹).

برخی آیات نیز برای یادآوری اصول اعتقادی و اخلاقی استفاده شده‌اند:

در نامه خواجه فرید به بنبانی، او از آیه ﴿يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ﴾ (ای کاش قوم من می‌دانستند که پروردگارم مرا آمرزید و مرا از گرامی‌داشتگان قرار داد) استفاده می‌کند و از جایگاه معنوی پدر خود پس از مرگ و بهرمندی از نعمت‌های الهی خبر دهد (همان، ۲۹). «...در مرور ایام، چون هر دو بنا به اتمام رسید، قضای صاعقه از آسمان نازل شد و دری را که بر آن نام و القاب عبدالملک بود، بسوخت و از آن حجاج به سلامت بماند. عبدالملک را این واقعه عظیم دشوار نمود. حجاج به جانب او نشست که: مَثَل بنده و مَثَل خلیفه، مَثَل دو پسر آدم است که قربانی کردند ﴿فَتَقَبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ﴾؛ قربانی هر که را آتش رسید، قبول گشت. عبدالملک از این سخن، اندکی ساکن شد» (همان، ۳۶). در این حکایت، حجاج برای آرام کردن خلیفه، به داستان دو پسر آدم اشاره می‌کند، (پس از یکی پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد). حجاج با این آیه، اتفاق رخ داده را امری الهی و مرتبط با پذیرش اعمال خلیفه توسط خداوند می‌داند و به این ترتیب، ناراحتی خلیفه را تسکین می‌دهد. «در مردی به سوی منصور خلیفه نشست که: امیرالمؤمنین مرا جایزه‌ای دهانید، فضل تقصیر می‌کند. منصور بدان نشست: ﴿مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا﴾» (همان، ۳۵). منصور خلیفه با استفاده از یک اصل اعتقادی، (آنچه خداوند از رحمت برای مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند آن را بازدارد) به او بفهماند که رحمت و بخشش الهی به دست او نیست و به مشیت خداوند بستگی دارد. «مردی بر ابن‌سیرین بیامد و گفت: مردی را در خواب دیدم که بر هر دو ساق پای او موی بسیار است. ابن‌سیرین گفت: بر او دین شود و آن کس در سجن بمیرد. گفت: این خواب در حق تو دیده بودم. گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ رضینا بقضاء الله و حکمه. ابن‌سیرین در سجن بمرد و چهل هزار درم بر او دین بود. بعضی صلحا جمع شدند و ادا کردند» (همان: ۱۵۴). این آیه که معمولاً هنگام مصیبت و مرگ خوانده می‌شود، نشان‌دهنده پذیرش قضا و قدر الهی از سوی ابن‌سیرین است.

استفاده در مکاتبات تاریخی

بخش مهمی از محتوای مکاتبات پیامبر و دیگر شخصیت‌های تاریخی اسلام را آیات قرآن تشکیل می‌دهند، چنانچه در نامه پیامبر اسلام به هرقل، پادشاه روم، نویسنده آیه ﴿سَلَامٌ عَلَیْ

مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى (سلام بر کسی که از هدایت پیروی کند) را می‌آورد تا مخاطب را با ادبیاتی آرام و خیرخواهانه به دین اسلام دعوت کند.

«کتاب النبى - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ - الى هرقل پادشاه روم: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى هِرَقْلَ عَظِيمِ الرُّومِ، ﴿سَلَامٌ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّى أَدْعُوكَ بِدَعَايَةِ الْإِسْلَامِ أَسْلِمُ تَسْلِمًا...» (همان: ۱۷). همچنین در همان نامه، از آیه ﴿وَيَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ...﴾ (ای اهل کتاب، بیاوید به سوى سخنى كه میان ما و شما يكسان است، اينكه جز خدا را نپرستيم) استفاده مى‌کند. اين آيه به عنوان يك اصل مشترك و نقطه آغاز برای گفت‌وگو و دعوت به وحدت دینی مطرح شده است (همان).
در نامه معاویه به علی (ع) و پاسخ کوبنده علی (ع)، معاویه به مخالفت علی با «کتاب الله و سنّه نبیه» اشاره می‌کند. اما علی (ع) در پایان نامه خود، او را به سرنوشت ظالمان هشدار می‌دهد و از آیه ﴿سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَنَقَلٍ يَنْقَلِبُونَ﴾ (زود است که ستمگران بدانند به کدام بازگشت‌گاه باز خواهند گشت) استفاده می‌کند. این آیه پاسخی قاطع به اتهامات معاویه است و او را به عاقبت ظلم تهدید می‌کند (همان: ۲۱).

۸. استدلال و اثبات مدعا

برخی آیات برای اثبات یک ادعا و پاسخ به یک پرسش چالشی به کار رفته‌اند.
در حکایت موسی بن جعفر (ع) و هارون الرشید، هارون می‌پرسد که چرا اهل بیت پیامبر (ص) خود را ذریه پیامبر می‌خوانند در حالی که نسبت فرزند به پدر می‌رسد. موسی بن جعفر (ع) با دو آیه پاسخ می‌دهد: «موسی برفور جواب داد: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾ و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس، و عیسی را پدر نبود. ای امیرالمؤمنین! بشنو که هنوز زیادت بیان می‌کنم، خدای تعالی می‌فرماید: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ﴾ نازل شد در مباحثت نصاری، پیغمبر - علیه السلام - غیر علی و فاطمه و حسن و حسین، هیچ‌کس دیگر را با خود نخوانده بود» (همان، ۶۱).

آیه اول، با اشاره به حضرت عیسی (ع) که پدر نداشته و تنها از طریق مادر (مریم) به حضرت ابراهیم (ع) منسوب شده، ثابت می‌کند که نسبت از طریق مادر نیز ممکن است. آیه دوم: به ماجرای مباحثه اشاره می‌کند، که پیامبر (ص) تنها علی، فاطمه، حسن و حسین (ع) را به عنوان

«أبناءنا» (فرزندان ما) همراه خود برد که این خود دلیلی محکم برای انتساب آن‌ها به پیامبر (ص) است.

اشتباه در قرائت و تفسیر

«احمد عبدالله بن حنبل در نماز خود خواند: ﴿أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾، علی البناء المجهول. گفتند: با پدر خود سخت مخالفت کردی، پدر تو گفتی قرآن مخلوق نیست و تو پروردگار قرآن را مخلوق گردانیدی.» (همان: ۱۸۶) اصل آیه مبارکه ﴿أَقْرَأَ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ﴾ است که احمد بن حنبل با قرائت «خُلِقَ» به صورت مجهول، تغییر دیدگاه در یک مسئله کلامی است و به عنوان مخالفت با پدرش که قرآن را مخلوق نمی‌دانست، تعبیر می‌شود.

در حکایتی دیگر، در نوادر جصاص: «روزی ابو جصاص در مصحف می‌خواند و می‌گریست. گفتند: چرا می‌گریی؟ گفت: امروز با کنیزکان خود مخیض؛ یعنی: دوغ، خورده بودم، از آن سبب شکم درد کرد. چون مصحف بگشادم، دیدم که آنجا نوشته‌اند: ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾. گفتیم: سبحان الله! در قرآن همه چیز بیان کرده است تا خوردن من دوغ با جواری، از آن سبب بگریستم» (همان: ۲۰۲) جصاص به دلیل اشتباه در تلفظ کلمه «محيض» به «مخيض» (دوغ)، از اینکه قرآن حتی به خوردن دوغ او با کنیزکانش اشاره کرده، تعجب می‌کند. «روزی در مصحف خواند: ﴿يَا حَسْرَتَا عَلَى مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾. گفت: ای پروردگار من! من فدای جنب تو ای مولای من! جنب تو را چه رسیده است؟ کاشکی آن به من رسیدی» (همان). در حالی که معنای آیه (ای وای بر من، از آنچه در حق جانب خدا کوتاهی کردم) است، با برداشت غلط، از کلمه «جنب» به معنای «پهلوی»، با ساده‌لوحی، برای پهلوی خدا ابراز نگرانی می‌کند. همچنین این سو برداشت درباره ارتباط نام سوره با طولانی بودن متن آن در حکایت اعرابی که به امامی اقتدا کرده بود، فضای طنزی به حکایت می‌دهد.

«اعرابی با امامی اقتدا کرده بود، سوره بقره خواند. اعرابی ستوه آمدی و به دشواری هر چه تمام‌تر نماز ادا کرد. بعد از مدتی با امامی دیگر اقتدا کرد. او سوره الفیل شروع کرد. اعرابی نماز بشکست و بگریخت. گفتند: چرا می‌گریزی؟ گفت: مرا طاقت سوره فیل نباشد» (همان: ۱۸۸)

تعبیر خواب بر پایه آیات

«مردی بر ابن سیرین بیامد و گفت: در خواب دیدم که بانگ نماز می‌گفتم. گفت: حجّ می‌کنی. همان وقت دیگری بیامد و همان خواب بگفت. گفت تو را به دزدی متهم کنند. گفتند: خواب یکی، تعبیر مختلف؟ گفت: اوّل را سیمای صلاح دیدم، گفتم حجّ کنی. لقلوله تعالی: ﴿وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ﴾ و در آن دیگر، سیمای اهل فساد دیدم. گفتم: تو را به دزدی بگیرند لقلوله تعالی: ﴿أَيُّهَا الْعِبرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ﴾» (همان: ۱۵۷)

ابن سیرین، این تفاوت را به ظاهر و نیت افراد نسبت می‌دهد. و با استفاده از دو آیه (حج/ ۲۷) به ندای ابراهیم برای دعوت مردم به حج و (یوسف/ ۷۰)، ندادندهای که بنیامین برادر حضرت یوسف را به دزدی متهم کرد، اشاره دارد و خواب آن دو را بر این اساس تعبیر می‌کند.

«شبی امیرالمؤمنین مهدی در خواب دید که روی او سیاه شده است، چون بیدار شد، بترسید و معبران را جمع کرد. همه در تأویل درماندند. ابراهیم کرمانی گفت: تو را دختری آید. معبران گفتند: به چه دلیل گفتی؟ گفت: قال الله تعالی: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا﴾ مهدی هزار درم او را بداد و باز گردانید. اتفاقاً همان روز در خانه او دختری متولد شد. ده هزار درم دیگر به وی فرستاد» (همان). آیه‌ای که ابراهیم کرمانی استفاده می‌کند (نحل/ ۵۸)، به ناراحتی اعراب جاهلیت از تولد دختر اشاره دارد و ابراهیم با ظرافت، خواب را به تولد دختری برای مهدی تعبیر می‌کند.

استفاده سیاسی و اجتماعی از آیات قرآن

در حکایت حسن بن علی (ع) و معاویه، حسن پس از خلع خود از خلافت در سخنرانی به درخواست معاویه اینگونه می‌گوید: «...این خلافت اگر حقّ معاویه بود، خود بدو سپردم و اگر حقّ من بود، از آن باز آمدم و خود را خلع کردم و معاویه را بر شما امیر گردانیدم. پس این آیه خواند: ﴿وَإِنْ أَدْرَىٰ لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ قَالَ رَبِّ احْكُم بِالْحَقِّ وَرَبُّنَا الرَّحْمَنُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ﴾ و از منبر فرود آمد. این حال بر معاویه سخت دشوار آمد و عظیم برنجید و گفت: عمروعاص ما را کاری می‌فرماید که هیچ درخور نیست» (همان: ۱۰۴).

با استناد به این آیه، (و من نمی‌دانم، شاید این برای شما فتنه‌ای باشد و بهره‌مندی تا مدتی معین)، تلویحاً خلافت معاویه را فتنه‌ای برای مردم معرفی می‌کند.

«روزی عمر - رضی الله عنه - از گرانی مهر زنان منع کرد. و گفت: هیچ کس مهر زنان از مهر زنان رسول - علیه السلام - زیادت نکند. زنی برخاست و گفت: فَأَيْنَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَأَتَيْتُمُ إِحْدَاهُنَّ قَنْطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا﴾. عمر گفت: ای مردمان! چرا تعجب نمی کنید از امامی که خطا کرد و از زنی که مصیب گشت» (همان: ۶۳). در این حکایت، زن با استناد به آیه ای از قرآن کریم، استدلال می کند که خداوند به مردان امر کرده است که حتی قنطاری از مال را به عنوان مهریه بدهند. این استدلال باعث می شود که عمر سخن خود را پس بگیرد و به اشتباه خود اعتراف کند.

استفاده از آیات برای رهایی از موقعیت های دشوار

در بعضی از حکایات، آیات قرآن برای رفع یک مشکل یا تکمیل یک گفتگو به کار رفته اند. ابوعبدالله، محمد بن ازدی را قصه نبشت و او را به دعوت خواند. ابومحمد را در آن زمان درد چشم بود، بر پشت رقعہ نبشت که: دعاگوی در رنج رمد است و نقاوة فرج، ولكن ﴿لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ﴾. چون رقعہ به ابوعبدالله رسید، گفت: عذرهُ أَحْسَنُ مِنْ إِجَابَتِهِ. گفت: لطف اعتذار او بهتر از سرعت امتثال اوست» (همان: ۲۸). در حکایت ابومحمد از این آیه، (بر نابینا حرجی نیست)، برای عذرخواهی از ناتوانی در اجابت دعوت استفاده می کند.

«سعید بن سلام گوید: روزی مهدی خلیفه، امامت کرده بود در نماز فجر، سورة «عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ» بخواند. چون بدین آیت رسید: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا﴾. بسته شد و چندبار تکرار کرد و کس دلیری آن نداشت که بر وی بگشاید از سبب هیبت و عظمت او. پس مهدی دانست که ایشان از خوف نمی گشایند، این آیت خواند: ﴿أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ﴾. چون به سمع قوم رسید، آنگه بر وی بگشادند و این یکی از محاسن مهدی بود.» (همان: ۳۵).

در حکایت مهدی خلیفه، او در نماز سوره را فراموش می کند و از هیبتش کسی جرئت باز کردن سوره را ندارد. مهدی با خواندن آیه (آیا در میان شما مردی رشید نیست؟)، به صورت غیرمستقیم از دیگران می خواهد که سوره را به او یادآوری کنند. این آیه، به عنوان یک راه حل هوشمندانه برای رفع مشکل در یک موقعیت حساس استفاده شده است.

در بعضی موارد، آیات قرآن به عنوان ابزاری برای فرار از پاسخ مستقیم کار گرفته شده اند. «واعظی برمنبر، وعظ می گفت و علم چندان نداشت. در آن حال مردی از وی سؤال کرد که: اشیاء در اصل چه بود؟ واعظ برفور گفت: چون خدای تعالی می فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْيَاءَ﴾، پس شما چرا از وی سؤال می کنید؟ چون از جواب عاجز آمد، این لطیفه

بگفت، اما خوب گفت و نادره گفت، چنان که هریکی بیسندیدند» (همان: ۵۸). این کار او پاسخی هوشمندانه اما غیرمستقیم است که ناتوانی او در پاسخگویی را پنهان می‌کند.

«رسم ملوک غزنین آن بود که محتسبان شهر را قوی‌دست داشتندی تا اجرای احکام شرعی چنان که شاید و باید توانستندی کرد. روزی یکی از شعرا، مست و برهنه می‌رفت. محتسب از پیش در آمد، شاعر هر چند نگریست از وی مفرّ ندید و جای گریز نیافت. همی بود تا محتسب بدو رسید، شاعر برفور گفت: ﴿وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا﴾. محتسب دواجی دیبا داشت موی زده، بر پشت وی بینداخت و گفت: ﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾» (همان: ۵۰)

شاعر برای فرار از دست محتسب، با هوشمندی و خواندن یک آیه از قرآن، از محتسب می‌خواهد که او را نادیده بگیرد. محتسب نیز با استعاره‌ای قرآنی به او پاسخ می‌دهد و با انداختن عباي خود بر روی او، چشم بر خطای او می‌بندد.

«وصیف ترکی، در وقت معتصم، والی شام بود و بسی قلعه‌ها را که در نواحی شام بودند، فتح کردی. وقتی او را گفتند: اهل فلان قلعه در تو عصیان آورده‌اند، شبی با لشکری ساخته، تاختن کرد و سحرگاه زیر آن قلعه رسید. بفرمود تا خواننده به آواز بلند این آیت برخواند: ﴿وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ﴾. پاسبانی از بالای قلعه آواز داد: ﴿وَمَا كَانَ رَبِّكَ لِيُهِلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾. وصیف ترکی، در حال لشکر بازگردانید و باز در دمشق رفت» (همان: ۱۰۸).

نگهبان با پاسخ هوشمندانه (و پروردگارت هرگز شهرها را با ستم نابود نمی‌کند، در حالی که مردم آن صالح باشند)، به تهدید وصیف، به وی می‌فهماند که آن‌ها ستمکار نیستند و به همین دلیل، وصیف عقب‌نشینی می‌کند. این داستان، نشان‌دهنده قدرت اخلاقی و منطقی آیات قرآن در مقابله با تهدیدات است.

«یکی از اعیان کُتّاب، مفلس شده بود، روزی در دعوتی حاضر گشت. چون مجلس آخر شد و اقداح راح برداشتند، گفت: ای یاران! فردا در خانه من بیاید. چون صبح شد و هوشیار گشت، غلام آن ماجرا باز نمود. مرد از غایت شرم بیهوش گشت و غلام را عتاب کرد که ایشان را چرا افلاس من معلوم نگردانیدی. ایشان هم در این حکایت بودند که آن قوم بیامدند و در بکوفتند. غلام را گفت: دوات و قلم بیار، پس به سوی ایشان نشست: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْهُمُونِي وَلَوْ مَوَا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ﴾. قوم چون آن رقعہ بدیدند، حال معلوم کردند و او را

معذور داشتند و برفتند» (همان). این نویسنده با نوشتن آیه (خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده دادم و خلف وعده کردم...)، به فقر خود اشاره می‌کند و عذرخواهی می‌کند. این اقتباس، به زیبایی حال و روز فرد را بیان می‌کند و باعث می‌شود دوستان او را ببخشند. «...اگر خلیفه را به کمتر از وی تشبیه کردم، آن از من مستنکر مدارید که خدای تعالی، مر نور خویش را مثل به مشکات و مصابیح کرده است و فرموده: ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ﴾. چون ابوتمام از وزیر، این سخن بشنید، تفکر در کلام عرب و در امثال کرد. آنجا هیچ جوابی نیافت که او را خلاص دهد، پس عنان تفکر به سوی کتاب‌الله بگردانید تا در سوره نور، جواب خود بیافت...» (همان: ۹۸). وقتی وزیر از تشبیه خلیفه به مردان عادی انتقاد می‌کند، ابوتمام با استناد به آیه‌ای مذکور، استدلال می‌کند که خداوند نور خود را نیز به چیزهای کم‌ارزش‌تر تشبیه کرده است. این پاسخ، نشان‌دهنده تسلط ابوتمام بر قرآن و قدرت استدلال اوست.

در داستان ابن‌الترسی، مردی که به دلیل فقر تصمیم به دزدی از وی گرفته، پس از ناکامی و توبه، پیش او می‌آید: «...بعد از مدتی چون فقرش بغایت رسید، نزدیک ابن‌الترسی شد و احوال، جمله به وی باز گفت که: قصد نعمت و اموال تو کرده بودم، اما خدای تعالی مال حلال تو را نگاه داشت و هیچ مکروهی به وی نرسانید. به مبلغی آن برنج و مرغان و نبات به نسیه خریده بودم، اکنون به رنج مطالبیت او در مانده‌ام. اگر چه مردی سرگشته‌ام، اما از آن برگشته‌ام. آنگاه این آیت برخواند: ﴿وَإِنْ تَبْتَغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِکُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَلَا تُظْلَمُونَ﴾. ابن‌الترسی را از آن لطف استدعا، عظیم خوش آمد، بخندید و بهای کالا و انگشتی بدو داد و چند دیناری دیگر از مال خود بدو بخشید و گفت: بعد از این هرگاه که تو محتاج باشی، به نزدیک من آی و هیچ احتیاله ننمایی.» (همان: ۵۳).

این مرد با هوشمندی، درخواست خود برای کمک و بیان توبه را با یک اصل قرآنی توجیه می‌کند.

«سیف‌الدوله، زرقا را به حله به عمل فرستاد. بعد از مدتی اهل حله بر وی خروج کردند، چنان که وی را بیم هلاک بود. مدتی به مکانی مخفی گشت و به سیف‌الدوله رقعہ نبشت که: یدیم الله الامیر ﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي فَلَا تُشْمِتْ بِيَ الْأَعْدَاءَ وَلَا تَجْعَلْنِي مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾؛ یعنی: این قوم، سر از فرمان من بتافتند و به اتلاف مال و فساد حال من شتافتند، مرا به کام دشمنان نگذارد و در قوم ستمکاران یله مکن. چون رقعہ به سیف‌الدوله رسید، در حال جواب نبشت: ﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ﴾» (همان: ۳۳)

زرقا برای درخواست کمک از سیف‌الدوله، از آیه قرآن استفاده می‌کند. که تلمیحی به داستان گوساله سامری و صحبت‌های هارون با حضرت موسی (ع) دارد. زرقا با این کار تلاش می‌کند خود را مظلوم جلوه دهد. سیف‌الدوله نیز در پاسخ با استفاده از آیه قرآن تهدیدآمیز، از برنامه‌ریزی برای مجازات دشمنان زرقا دارد.

توجیه یک رفتار یا عمل

«وقتی ولید بن عبدالملک، از طاعون بگریخت. مردی گفت: یا امیرالمؤمنین! خدای تعالی می‌فرماید: ﴿قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذَا لَأُتَمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا﴾. ولید گفت: ما نمی‌خواهیم مگر آن قلیل» (همان: ۳۵). با توجه به متن آیه، (بگو هرگز گریز شما از مرگ یا کشته شدن برایتان سودی ندارد و در آن هنگام، جز اندکی برخوردار نخواهید شد) فرد قصد دارد، یادآوری کند که از مرگ نمی‌توان گریخت، ولید در پاسخ، با توجه به همان آیه که مرد خواند، می‌گوید: «ما نمی‌خواهیم مگر آن قلیل»، و به این ترتیب رفتار خود را توجیه می‌کند. «طفیلی بود که چون استدعا کردند، اول کسی که حاضر گشتی، او بودی و گفتی: ﴿عَجَلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى﴾» (همان: ۱۹۴). این آیه را در اصل موسی (ع) در مناجات خود به خداوند گفت: من به سوی تو شتافتم ای پروردگارم تا راضی شوی. طفیلی آن را برای توجیه سرعت خود در رسیدن به غذا استفاده می‌کند.

طفیلی جماعتی را دید که جایی می‌رفتند، با خود گفت: لابد ایشان در ولیمه می‌روند. دنبال ایشان بگرفت و روان شد و ایشان جماعتی شعرا بودند که به خدمت خلیفه می‌رفتند. چون به حضرت خلافت رسیدند، هر یکی شعری انشاد کرد و جایزه خود گرفت و برفت و جز طفیلی کسی دیگر نماند و او در گوشه‌ای ساکن شده، نشسته بود. گفتند: بیا و شعری که گفته‌ای بخوان. گفت: من شعر ندارم. گفتند: تو کیستی؟ گفت: من از غایانم که خدای تعالی در باب ایشان می‌فرماید: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾. خلیفه بخندید و مثل شعرا او را انعام فرمود. لُغَاوَى: بی‌راه، لُغَاوُونَ: جماعت» (همان: ۱۹۲). طفیلی با این کنایه هوشمندانه و بازی کلامی، خود را بخشی از گروه شاعران معرفی می‌کند و به دلیل این حاضر جوابی، خلیفه به او انعام می‌دهد.

«روزی سالم بن عمرو، برای تفرّج در باغی رفت و قوم و دختران را با خود برد. اشعب آن خبر بشنید، بر اثر وی بدوید. چون در باغ رسید، درِ باغ بسته دید. بر دیوار برآمد. سالم گفت: ای اشعب! چه می‌کنی؟ زنان و دختران ما در اینجا اند. اشعب از بالای دیوار جواب داد: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا تُرِيدُ﴾. سالم بخندید و انعام فرمود» (همان: ۲۰۴).

اشعب با خواندن این آیه (تو می دانی که ما هیچ حقی در دختران تو نداریم و تو می دانی که ما چه می خواهیم سوره هود، آیه ۷۹) را می خواند. رفتار دور از نزاکت خود را توجیه می کند. «زن علی صلیجی، صد هزار دینار برای علی مذکور بداد و عمل تهامه برای برادر خود دهانید. علی زن را گفت: ﴿أَنْتِ لَكَ هَذَا؟﴾ گفت: ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾. علی دانست مال مذکور، از خزانه خود داده است. گفت: ﴿هَذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا﴾. گفت: ﴿نَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا﴾ (همان: ۱۷۳). این حکایت در قالب یک گفتگوی قرآنی است که هر یک از دو شخصیت با استفاده از آیات قرآن، منظور خود را به دیگری به طور غیر مستقیم می رساند.

علی صلیجی: این از کجا به دست آوردی؟ زن: این از جانب خداست. علی: این متاع ماست که به ما بازگردانده شده؟ زن: خانواده مان را روزی می دهیم و از برادرمان نگهداری می کنیم. در واقع زن در پاسخ اول با اشاره به داستان حضرت مریم و سوال حضرت زکریا درباره خوراکی هایی که در حجره او بود، به منبع مال که خزانه خود علی صلیجی است و به شوهرش می فهماند که این مال را خودش از خزانه خود آورده است. در پاسخ دوم با توجه به داستان حضرت یوسف و برادرانش عمل خود را توجیه می کند. این مکالمه قرآنی، هوشمندی زن را در عین حال که شوهرش را از وضعیت آگاه می کند، به نمایش می گذارد.

استفاده از آیات برای بیان درخواست

«یکی از خلفا را وزیری بود، کثیر نام داشت. بر وی تغییری آورد. بفرمود تا او را محبوس کردند و مطالبات اموال می کردند. روزی از حبس رقعہ فرستاد و در آن یاد کرد که: عبدک کثیر و الله تعالی یقول، ﴿وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ﴾. چون رقعہ به خلیفه رسید، بر سر رقعہ نبشت که: قال الله تعالی: ﴿لَا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ﴾» (همان: ۳۳). وزیر برای عذرخواهی و تبرئه خود، از آیه (و از بسیاری [از گناهان] می گذرد) استفاده می کند. اما خلیفه با زیرکی و برای رد درخواست او، آیه دیگری را پاسخ می دهد: (در بسیاری از کارها خیری نیست). این مکاتبه نشان دهنده استفاده هوشمندانه و بازی با کلمات قرآنی برای مقاصد شخصی است. «آورده اند وقتی یکی از گدایان استاد و مسجعان لطیف طبع، به شهر نیشابور آمد و در مصطبه نزول کرد. بامداد به جمعی او را نشان دادند که آنجا عقد مجلسی خواست بود و صغار و کبار شهر، آنجا حاضر خواستند. شیخ گدا برفت و بر منبر برآمد و فصلی ادا کرد، چنان که حاضران را از ذوق سخن، حیرت باز آورد. پس گفت: ای کبار ایام و ای مشایخ کرام! بدین ضعیف بنگرید، به چشم استبصار ﴿فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ﴾...» (همان: ۱۹۶)

این گدا برای درخواست کمک، (پس عبرت بگیرید ای صاحبان بینش) استفاده می‌کند تا توجه مردم را به وضع خود جلب کند.

«وقتی در جامع بصره جماعت علما و تجّار مجلس داشتند، سالی بیامد، الحاح بسیار نمود، قبول نیفتاد. ابوحامد احمد بن عامر در آن مجلس بود، گفت: یا شیخ! نزلت ﴿بَوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ﴾؛ یعنی: به زمین شور رسیدی. سایل گفت: یا مولانا! صدقت، ولكن ﴿يُجَبِّى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی: راست گفتی، ولیکن میوه‌های گوناگون آنجا می‌رسد. جماعت خنده کردند و هر یکی چیزی بداد.» (همان). این پاسخ، در کنار حاضر جوابی و پافشاری در دریافت کمک، نشان از فهم عمیق او از قرآن است.

«درویشی بر دگان بریانگری رفت. بریانی دید، آویخته. این آیت خواند: ﴿نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ بِهَا وَتَطْمَئِنَّ قُلُوبُنَا﴾. بریانگر گفت: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾» (همان: ۱۹۷). سائل با خواندن آیه قصد دارد به‌طور غیر مستقیم درخواست غذا کند، اما بریانگر با همین روش؛ یعنی استفاده از آیات قرآن، تاکید می‌کند برای گرفتن چیزی باید چیزی هم بدهی و اینگونه درخواست او را رد می‌کند. «فاضلی گوید: روزی نزدیک مردی از بنی‌هاشم بودم و تا دیری با وی بنشستم، چون خواستم که بازگردم گفت: رغبت داری که حلوا بخوری؟ گفت: من برغایب حکم نمی‌کنم. پس فرمود تا طبقی بزرگ از آن حلوا آوردند. پیش خود بنهاد و می‌خورد و مرا نمی‌داد و من نشسته می‌دیدم. پس گفتم: ای سید! ﴿إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ﴾. یکی لقمه مرا بداد. گفتم: ﴿إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ﴾. لقمه دومی بداد. گفتم: ﴿فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ﴾. لقمه سیوم بداد. گفتم: ﴿فَخَذُوا مِنْهُمُ اثْنَيْنِ﴾. لقمه چهارم بداد. گفتم: ﴿خَمْسَةً سَادِسَهُمْ كُلِّبَهُمْ﴾. دو لقمه دیگر بداد. گفتم: ﴿سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا﴾. لقمه هفتم بداد، گفتم: ﴿ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ﴾. لقمه هشتم بداد. گفتم: ﴿تِسْعَةَ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ﴾. لقمه نهم بداد. گفتم: ﴿تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ﴾. لقمه دهم، بداد. گفتم: ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾. لقمه یازدهم بداد. گفتم: ﴿إِنْ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا﴾. لقمه دوازدهم بداد. گفتم: ﴿إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عِشْرُونَ صَابِرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ﴾. طبق برداشت و پیش من نهاد. گفتم: اگر طبق پیش من نمی‌نهادی، والله! هر آینه می‌گفتم: ﴿وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ﴾. پس بخندید و سه هزار درم انعام فرمود.» (همان: ۱۰۹)

در این حکایت، فاضل برای اینکه صاحب‌خانه به او حلوا بدهد، از آیات قرآن به ترتیب عددی استفاده می‌کند. از آیه ﴿إِنَّ إِلَهَكُمْ لَوَاحِدٌ﴾ (خداوند شما یکی است) تا ﴿إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا﴾ (من یازده ستاره دیدم)، هر بار با ذکر عددی در قرآن، لقمه‌ای حلوا می‌گیرد. این

داستان، نمونه‌ی اعلای حاضر جوابی و استفاده‌ی خلاقانه از متن مقدس در یک موقعیت روزمره است. «خالد بن ربیع گوید: وقتی به شهر یمن بودم، شنیدم امروز کنیزکی بغایت خوب به نخاس‌خانه آورده‌اند. پیش او رفتم، گفتم: ﴿أَرِنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ﴾. سبک نقاب از روی برداشت و گفت: ﴿فَأَنْظُرُ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ﴾. در حلاوت گفتار او متحیر بماندم. پرسیدم: تو را نام چیست؟ گفت: جنه. گفتم: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُونَ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ﴾؛ شکر حق را که ما را به جنت رسانید، هر جا که خواهیم در وی فروماییم. کنیزک گفت: ﴿لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا تُحِبُّونَ﴾» (همان: ۱۷۳).

خالد با استفاده از آیه‌ای که تلمیحی به داستان حضرت موسی (ع) و درخواست او برای دیدن خداوند دارد، از کنیزک می‌خواهد روی خود را به او بنماید. کنیز نیز با اشاره به آیه (پس به آثار رحمت الهی بنگر)، به زیبایی خود اشاره می‌کند و درخواست او را اجابت می‌کند. همچنین با خواندن آه (به نیکی نخواهید رسید مگر اینکه از آنچه دوست دارید انفاق کنید)، به خالد می‌فهماند که برای رسیدن به او، باید مال و ثروت خود را انفاق کند.

«مردی تین؛ یعنی انجیر می‌خورد. شخصی را از دور بدید، انجیر به زیر گلیم بنهاد. آن شخص بیامد و بنشست. مرد بخیل از او پرسید: چیزی از قرآن یاد داری؟ گفت: نعم. گفت: اقرأ. او خواند: بسم الله الرحمن الرحيم، ﴿وَالزَّيْتُونَ وَطُورِ سَيْنِينَ﴾ گفت: وَالتَّيْنِ کجاست؟ گفت: زیر گلیم تو» (همان: ۱۶۴). مرد با استفاده از آیات قرآن و کم کردن کلمات آن آیه با ایجاد موقعیتی طنز، انجیر را طلب می‌کند. «یکی از کنیزان هارون، خادمی را دید که از هارون به رسالت بر کنیزکی دیگر می‌رفت و او را می‌خواند و او ناز می‌کرد و نمی‌رفت. این کنیزک که بر او خادم می‌گذشت و بدو التفات نمی‌کرد، برای خادم گفت: اگر رسالت من به امیرالمؤمنین برسانی، تو را صد دینار بدهم. خادم قبول کرد. پس گفت: امیرالمؤمنین را بگوی که فلان می‌گوید: ﴿أَمَّا مَنْ اسْتَغْنَى. فَأَنْتَ لَهُ تَصَدَّى. وَ مَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَى. وَ أَمَّا مَنْ جَاءَكَ يَسْعَى. وَ هُوَ يَخْشَى. فَأَنْتَ عَنْهُ تَلَهَّى﴾. خادم چون این آیت خواند، هارون فی الحال برخاست و در خانه آن کنیزک رفت و با او خلوت کرد» (همان: ۱۷۷).

آیه‌ای که کنیزک خواند، انتقادی غیرمستقیم به متوکل است که به کنیزکان دیگر توجه می‌کند، اما به کسی که مشتاق اوست، بی‌توجهی می‌کند. و اینگونه درخواست خود را برای هارون فرستاد.

استفاده بنبانی از آیات برای توجیه تألیف و طلب خیر

بنبانی در مقدمه و خاتمه برای بیان دلیل تألیف کتاب، دعای برای سلطان و همچنین طلب خیر و چشم پوشی از کم و کاستی کتاب، از آیات در میان جملات خود استفاده نموده است. «چون این کتاب جمله جدّ و حق بود، یک نادره در هزل و مزاح نیز بنوشتم که: ﴿فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ﴾ (همان: ۲۲۲).

در این جمله که قبل از نوادر مزاح آمده است، ضرورت هزل و مزاح را توجیه می‌کند. نویسنده با استفاده از آیاتی مانند ﴿كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَآتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ﴾ (سوره انعام، آیه ۱۴۱) (از میوه‌اش چون بار آورد بخورید و حق آن را در روز درو بدهید) و ﴿وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (سوره شعراء، آیه ۸۴) (و برای من در آیندگان نام نیک بگذار) از خوانندگان می‌خواهد که به او و کتابش به دیده خیر بنگرند و برایش دعا کنند (همان: ۲۴۰).

هنگامی که می‌گوید در کتابش ممکن است اشتباهاتی وجود داشته باشد، به آیه «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (اگر از نزد غیر خدا بود، اختلافات زیادی در آن می‌یافتند) استناد می‌کند. این آیه به صورت غیرمستقیم بیان می‌کند که هر اثری به جز کلام الهی ممکن است دارای خطا باشد و به نوعی عذرخواهی پیشاپیش نویسنده است. (همان: ۲) وقتی درباره پیروی از کلام بهتر صحبت می‌کند، از آیه «فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» (پس بشارت ده به بندگان من، کسانی که سخن را می‌شنوند و بهترین آن را پیروی می‌کنند) استفاده می‌کند تا مخاطب را به انتخاب بهترین‌ها ترغیب کند. (همان) در جایی که از پیروی از بزرگان و گذشتگان صحبت می‌کند، به آیه «أَوَلَيْكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمْ أَفْتَدَهُ» (آنان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است؛ پس به هدایت ایشان اقتدا کن) استناد می‌کند. (همان) نویسنده با استفاده از آیات ﴿فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ﴾ (شوری، آیه ۴۰) (هر کس که ببخشد و آشتی کند، پاداشش با خداست) و ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِيهِمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ (ممتحنه، آیه ۶) (قطعاً برای شما در آنان سرمشقی نیکو است) از پادشاه و خوانندگان می‌خواهد که از خطاها و اشتباهات او در نگارش کتاب چشم‌پوشی کنند و او را الگوی اجدادش می‌دانند. (همان: ۲۳۹).

پایان کتاب: کتاب با آیه ﴿خَاتَمُهُ مِسْكٌ﴾ (سوره مطففین، آیه ۲۶) (مهر آن مشک است) و دعایی برای پادشاه به پایان می‌رسد. این آیه، به معنای پایان خوش و ارزشمند کتاب است و به دعایی برای پادشاه ختم می‌شود (همان: ۲۴۱).

جدول شماره ۱

آیات موجود در کتاب مجمع النوادر

۱۸۶	أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ. [علق ۱] بخوان به نام پروردگارت که آفرید.
۱۰۸	أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ. [بقره ۶۱] آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟
۱۰۶	أَتَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السَّفَهَاءُ مِنَّا. [اعراف ۱۵۵] آیا ما را به فعل سفیهان هلاک خواهی کرد؟
۱۷۹	أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ. [نحل ۱] فرمان خدا فرا رسیده است، پس درمورد آن شتاب نکنید.
۱۰۴	اٰخُسُوْا فِيْهَا وَلَا تَكَلِّمُوْنَ. [ممنون ۱۰۸] دور شوید و با من سخن نگوئید.
۱۰۹	إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ. [یس ۱۴] آنگاه که دوتن به سوی آن‌ها فرستادیم.
۱۸۸	إِذَا الشَّمْسُ. [تکویر ۱] هنگامی که خورشید [درهم بیچانده شود].
۱۱۰	ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بَجُنُودٍ لَا قَبْلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ. [نمل ۳۷] به سوی آنان باز شو که ما با لشکری بی‌شمار که هیچ با آن مقاومت نتواند کرد بر آنها خواهیم آمد و آن‌ها را با ذلت و خواری از آن ملک بیرون می‌کنیم.
۳	أَرِمَ ذَاتَ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يَخْلُقْ مِثْلَهَا فِي الْبِلَادِ. [فجر ۱-۸] در صورتی که مانند آن شهری در بلاد عالم ساخته نشده بود.
۱۷۳	أَرْنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ. [اعراف ۱۴۳] خود را به من آشکار بنما.
۳	أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ. [ابراهیم ۲۴] ریشه آن (در زمین) ثابت و شاخه آن در آسمان است.
۱۸۸	الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا. [توبه ۹۷] بادیه‌نشینان از نظر کفر و نفاق سخت‌ترند.
۱۰۷	أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ. [اعراف ۹۷] آیا اهل شهر و دیارها از آن ایمنند که شبانگاه که در خوابند عذاب ما آن‌ها را فرا گیرد؟
۱۷۷	أَلَفْتُ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ. [انفال ۶۳] و میان دل‌های آن‌ها را پیوند داد.
۴۵	أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ. [فیل ۱] مگر ندیدی پروردگارت با پیلداران چه کرد.
۳۵	أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا. [نبأ ۶] آیا زمین را گهواره ای نگردانیدیم.
۱۵۸	أَلَيْسَ لِي مَلِكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي [زخرف/۵۱] ای مردم، آیا کشور با عظمت مصر از من نیست؟
۱۰۴	أَنْطَلِقُوا إِلَىٰ مَا كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ. [مرسلات ۲۹] بروید به سوی همان چیزی که آن را تکذیب می‌کردید.

۱۰	إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ. [زمر ۳۰] قطعاً تو خواهی مُرد و همه آن‌ها [نیز] خواهند مُرد.
۱۶۴	إِنَّمَا أَشْكُو بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ. [یوسف ۸۶] من اندوه جانکاه و غصه خود را تنها به خدا شکایت می‌کنم و از او چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.
۵۳	إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوا إِنْ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ. [نور ۶۲] مؤمنان حقیقی آنهایی هستند که به خدا و رسولش ایمان (و انقیاد کامل) دارند و هرگاه در کاری اجتماعشان به حضور رسول (ص) لازم باشد، حاضر آیند و تا اجازه نخواهند هرگز از محضر او بیرون نمی‌روند. و (ای رسول ما) آنان که از تو اجازه می‌خواهند اینان به حقیقت اهل ایمان به خدا و رسولند.
۱۷۰	إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ. [تغابن ۱۵] اموال و فرزندان، فتنه و ابتلائی بیش نیست.
۱۱۰	إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَبِكَلَامِي. [اعراف ۱۴۴] من تو را به مقام پیام‌رسانی خود و هم صحبتی خویش بر سایر مردم برگزیدم.
۱۰۸	اهْبِطُوا مِصْرًا فَإِنَّ لَكُمْ مَّا سَأَلْتُمْ. [بقره ۶۱] به شهر مصر فرود آید که در آنجا آنچه درخواست کردید مهیاست.
۱۰۶	أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ. [توبه ۱۲۶] آیا (منافقان) نمی‌بینند که آن‌ها در هر سالی یک بار یا دو بار البته امتحان می‌شوند؟ باز هم پشیمان نشده و (خدا را) یاد نمی‌کنند.
۴۹	أُولَىٰ بِهَا صِلًا. [مریم ۷۰] سزاوارتر به درآمدن به آتش دوزخند.
۲	أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدِّهِمْ أُقْتَدَ. [انعام ۹۰] آن‌ها کسانی بودند که خدا خود آن‌ها را هدایت نمود، تو نیز از راه آن‌ها پیروی نما.
۱۷۲ ۳-	أَيَا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى. [اسراء ۱۱۰] هر کدام را بخوانید برای او نام‌های نیکوتر است.
۱۵۷	أَيُّهَا الْعَبْرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ. [یوسف ۷۰] ای اهل قافله! شما بی‌شک دزدید.
۲۱۹	بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ. [طه ۱۱۴] پیش از آنکه وحی قرآن تمام و کامل به تو رسد تعجیل در (تلاوت و تعلیم) آن مکن.
۵۴	بِأَيِّ سَفَرَةٍ. كَرَامٍ بَرَّة. [عبس ۱۵-۱۶] به دست سفیران حق است. که ملائکه مقرب عالی رتبه با حسن و کرامتند.

۳	بلدة طيبة و رب غفور. [سبا ۱۵] شهری نیکو و پر نعمت است و خدای شما غفور (و مهربان) است.
۱۹۶ ۹۳-	بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ. [ابراهیم ۳۷] وادی بی کشت و زرع.
۱۱۰	تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَتَبَّ. [مسد ۱] بریده باد هر دو دست ابولهب و نابود باد.
۱۰۹	تَسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ. [نمل ۴۸] و در آن شهر نه گروه بودند که همواره در آن سرزمین فساد می کردند.
۱۰۹	تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ. [بقره ۱۹۶] ده روز کامل خواهد بود.
۱۰۹	ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ. [انعام ۱۴۳] هشت تایی [نر و ماده آفرید].
۱۷۶	جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ. [احقاف ۱۴- سجده ۱۷] چنین کسانی اهل بهشت اند، در حالی که در آنجا جاودان اند، به پاداش آنچه عمل می کردند.
۱۷۴	الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقْنَا وَعَدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَّبِعُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ. [زمر ۷۴] ستایش از آن خدایی است که وعده اش را در مورد ما تحقق بخشید و زمین را به ما به ارث داد [و] در هر جای این بهشت که بخواهیم جای می گیریم. پس خوب پاداشی است پاداش عمل کنندگان.
۱۰۷	خُلِقَ الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ. [انبیا ۳۷] انسان از شتاب خلق شده.
۲۰۱	الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا. [بقره ۲۱۹] شراب و قمار، گناه هر دو از سودشان بیشتر است.
۵۵	دَخَلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ. [غافر ۴۶] آل فرعون را در سخت ترین عذاب وارد کنید.
۱۶۴	رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ. [دخان ۱۲] پروردگارا! این عذاب را از ما بردار؛ ما ایمان می آوریم.
۱۰۹	سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طَبَاقًا. [ملک ۳- نوح ۱۵] هفت آسمان را بر روی هم خلق فرمود.
۱۷	سَلَامٌ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ. [طه ۴۷] سلام بر آن که از راه حق پیروی می کند.
۲۱۸	سَمَاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَالُونَ لِلْسَحْتِ. [مائده ۴۲] آن ها جاسوسان دروغ زن و خورندگان مال حرامند.
۳۳	سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ. [اعراف ۱۸۲- قلم ۴۴] به تدریج از جایی که نمی دانند، مجازاتشان می کنیم.
۲۰	سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مَقْلَبٍ يَنْقَلِبُونَ. [شعرا ۲۲۷] کسانی که ستم کرده باشند به زودی خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه، باز خواهند گشت.

۹۲	شَغَلْتَنَا أَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا. [فتح ۱۱] اموال و خانواده‌هایمان ما را سرگرم ساخت.
۷	فَاتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ. [بقره ۲۳- یونس ۳۸] سوره‌ای مانند آن بیاورید.
۱۷۶	فَاتَوْهُمْ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ. [بقره ۲۲۲] از آنجا که خدا دستور داده به آنها نزدیک شوید.
۱۶۹	فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أَوَّلُو الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ. [احقاف ۳۵] تو هم مانند پیغمبران اولوالعزم صبور باش.
۱۰۴	فَاطْلَعْ فَرَاهُ فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ. [صافات ۵۵] آن‌گاه خود بنگرد و او را در میان دوزخ (معدب) ببند.
۱۹۶	فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ. [حشر ۲] پس ای صاحبان بصیرت عبرت بگیرید.
۵۴	فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا. [عبس ۲۷] آنگاه دانه را در آن رویانده‌ایم.
۱۷۳	فَانْظُرْ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ. [روم ۵۰] پس آثار رحمت الهی را مشاهده کن.
۲۱۴	فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ. [حج ۴۶] قطعاً چشم‌های آنان کور نیست، ولی آن دل‌هایی که در سینه‌هاست، کور است.
۱۸۸	فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ. [تکویر ۲۶] پس به کجا می‌روید؟
۲	فَبَشِّرْ عِبَادَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ. [زمر ۱۸-۱۷] پس بندگان مرا مزده ده. آنان که سخن را گوش فرا می‌دهند و بهترین آن را پیروی می‌کنند.
۳۶	فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يَقْبَلْ مِنَ الْآخَرِ. [مائدة ۲۷] پس از یکی از آن دو، قبول شد و از دیگری قبول نشد.
۸۱	فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ. [صافات ۹۰] روی از او برگردانیدند و رفتند.
۱۰۹	فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ. [بقره ۲۶۰] پس چهار پرنده بگیر.
۳	فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتْ نَعِيمٌ. [واقعه ۸۹] در آرامش و راحتی و بهشت پر نعمت است.
۲۲۱	فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ. [حدید ۱۳] در این هنگام دیواری بین آنان زده می‌شود که دری دارد؛ درون آن حرمت و بیرون آن عذاب است.
۲۸۰-۵۵	فَطَفِقَ مَسْحًا بِالْسُوقِ وَالْأَعْنَاقِ. [ص ۳۳] شروع به دست کشیدن بر ساق و یال و گردن اسبان کرد.
۱۰۹	فَعَزَّزْنَا بِتَالَتِ. [یس ۱۴] سومی را فرستادیم.
۵۵	فَقَتِلَ كَيْفَ قَدَرٍ. ثُمَّ قَتَلَ كَيْفَ قَدَرٍ. ثُمَّ نَظَرَ. ثُمَّ عَبَسَ. [مدثر ۲۲-۱۹] مرگ بر او که چگونه حساب کرد! باز مرگ بر او که چگونه حساب کرد! سپس نگاه کرد. بعد چهره درهم نمود و عبوس شد.
۷۷	فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيْنًا. [طه ۴۴] با او به نرمی سخن گوید.

نتیجه‌گیری

در پژوهش حاضر به بررسی جایگاه و کارکرد ادبی و دینی آیات قرآن کریم در مجمع‌النوادر فیض‌الله بنبانی پرداخته شد. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که بنبانی در این اثر، بهره‌گیری از آیات قرآنی را از سطح صرفاً تزیینی و اقتباسی فراتر برده و آن را به یک عنصر ساختاری و معنایی تبدیل کرده است. این آیات نه به صورت بیگانه و تحمیلی، بلکه در پیوندی طبیعی و ارگانیک با متن روایت به کار رفته‌اند. آیات قرآن در مجمع‌النوادر کارکردهای متنوعی دارند که فراتر از تزیین کلام است. آن‌ها برای توصیف و تشبیه، اثبات و استدلال، تأیید اصول اعتقادی و وقایع تاریخی و همچنین انتقال پیام‌های اخلاقی به کار گرفته شده‌اند. این گستردگی کاربرد، نشان‌دهنده تسلط نویسنده بر منابع دینی و مهارت او در به‌کارگیری این آموزه‌ها در بافت ادبی است. بنبانی با قرار دادن آیات در دیالوگ‌ها، مکاتبات و حتی حکایت‌های طنزآمیز، به متن خود انسجام و پویایی بخشیده است. این استفاده هوشمندانه، نه تنها به بلاغت نثر افزوده، بلکه به شخصیت‌ها عمق و اعتبار بخشیده و قدرت تأثیرگذاری حکایات را در ساحت پند و اندرز دوچندان کرده است. موارد متعددی از کاربرد آیات برای استدلال، کنایه و ایجاد طنز در متن مشاهده می‌شود که بر زیرکی و حاضر جوابی شخصیت‌ها تأکید دارد. بهره‌گیری از کلام وحی در تار و پود روایات، نشان‌دهنده پیوند عمیق بنبانی و مخاطبان عصر او با فرهنگ و معارف اسلامی است. این امر، اعتبار و اثربخشی حکایات را افزایش داده و به آن‌ها ماهیتی فراتر از داستان‌های صرف بخشیده است. در مجموع، می‌توان نتیجه گرفت که مجمع‌النوادر فیض‌الله بنبانی، نمونه‌ای برجسته از بلوغ نثر فارسی در قرون میانی اسلامی و گواهی بر توانایی نویسندگان در تلفیق هنرمندانه ادبیات داستانی با آموزه‌های دینی است. بنبانی با این اثر، به خوبی نشان می‌دهد که چگونه می‌توان با استفاده هوشمندانه از آیات قرآن، متنی خلق کرد که در عین سادگی و روانی، از عمق معنایی و تأثیرگذاری فرهنگی-اجتماعی برخوردار باشد. این پژوهش، زمینه را برای مطالعات بیشتر در زمینه نسبت میان متون دینی و ادبیات داستانی در میراث غنی نثر فارسی فراهم می‌آورد.

منابع

۱. قرآن کریم. (۱۳۸۳ش). ترجمه الهی قمشه‌ای، مهدی، تهران: صبا.
۲. بنیانی، فیض‌الله بن زین‌العابدین بن حسام. (۱۴۰۱ش). *مجمع‌النوادر*. تصحیح و تحقیق: جوادی، رعنا، کرج: آریاچامه.
۳. تجلیل، جلیل. (۱۳۹۰ش). *معانی بیان*. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۴. تفتازانی، مسعودبن عمر. (۱۴۰۷ق). *کتاب‌المطول فی شرح تلخیص‌المفتاح*. ج ۱، قم: هجرت.
۵. شمس قیس رازی، محمد. (۱۳۷۳ش). *المعجم*. به کوشش سیروس شمیسا، تهران: فردوس.
۶. شمیسا، سیروس. (۱۳۶۸ش). *نگاهی تازه به بدیع*. تهران: آگاه.
۷. ————. (۱۳۸۲ش). *سبک‌شناسی نشر*. چاپ هفتم، تهران: میترا.
۸. همایی، جلال‌الدین. (۱۳۷۴ش). *معانی و بیان*. چاپ سوم، تهران: نشر هما.

The Literary and Religious Function of Quranic Verses in the Stories of Majma'al-Nawadir (written in 903 AH)

by Fayzullah Benbani (died 907 AH)

Abstract

With the advent of Islam in Iran and the spread of the Arabic language, the use of Quranic verses in Persian prose particularly in the form of anecdotal writing became a common device for embellishing expression, reinforcing meaning, and conveying moral and religious messages. Among such works, Majma' al-Nawādir by Fayz Allah ibn Husam al-Din Banbani (d. 907 AH), stands out as a significant contribution to Persian literature due to its use of diverse and authoritative sources in storytelling. The work vividly reflects the function of Quranic verses in anecdotal writing in earlier Persian texts. In Majma' al-Nawādir, Quranic verses are not inserted as extraneous or imposed elements; rather, they are seamlessly intertwined with the narrative, at times appearing in dialogues between characters, sometimes voiced by the narrator, and occasionally as allusions or Quranic phrases. This multifaceted presence enriches the anecdotes, giving them not only a narrative and entertaining quality but also greater moral and didactic impact. This study adopts a descriptive-analytical method. The findings indicate that Quranic verses in this work serve multiple rhetorical and functional purposes: to describe and adorn the text, to express supplication and blessing, to affirm beliefs and historical events, to substantiate arguments, and to state legal rulings. Moreover, they play a role in debates, reasoning, irony, and humor within the anecdotes, underscoring the wit, quick thinking, and cleverness of the characters. Such skillful usage strengthens the spiritual connection of the text with religious teachings while showcasing the author's mastery in the ornamentation and eloquence of prose, thereby contributing significantly to the coherence and persuasive power of the anecdotes.

Keywords: Fayzallah Binbani, Majma' al-Nawadir, Storytelling, Verses.